

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۳۷)

شنبه ۰۱ - ۰۲ - ۱۴۳۹ هـ؛ ۲۹ - ۰۷ - ۱۳۹۶ م؛ ۲۱ - ۱۰ - ۲۰۱۷

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى (۴۶) فَأَتِيَاهُ فَمَوْلَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكَ وَ أَلْسَلَامٌ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى (۴۷) إِنَّا قَدْ أَوَجَّيْ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنِ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۴۸)

I. تفسیر

1. قَالَا رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْعَى: گفتند: پروردگارا، ما می‌ترسیم که پیش دستی کند بر ما، یا سرکشی ورزد. پیش از این، درباره سبب باقی ماندن ترس با موسی- علیه السلام- تا آن که خدای تعالی او را گفت، "لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى" (۲۰: ۶۸ طه) (نترس! به درستی که تو خود برتری!) بحث شد. اینک گفتاری می‌آوریم در تکمیل آن. استاد عارف، آیه الله جوادی آملی، در تفسیر این آیات چنین می‌فرمایند: کلمه "أَذْهَبَ"، "أَذْهَبَا" سه بار در این بخش تکرار شد. ظاهراً، به این معنا نیست که خداوند سه بار به اینها فرمود: "أَذْهَبْ"، "أَذْهَبَا"، و مانند آن، اگر کلمه "خوف" که گفتند، "تَخَافُ"، هم تکرار شد. معنایش این نیست که اینها چند بار گفتند ما می‌ترسیم، بلکه همان یک بار یا دو بار را به تعبیرات گوناگون قرآن نقل می‌کند. لذا، آن تثلیثی که درباره ذهاب آمده "أَذْهَبَ"، "أَذْهَبَا"، که سه بار گفته شد، با آن تننیه یا تثلیثی که درباره خوف آمده هماهنگ است، نه این که وجود مبارک موسی و هارون- علیهما السلام- پشت سر هم گفته باشند ما می‌ترسیم، این یک مطلب. (پایان نقل) در شرح دعای ابو حمزه ثمالی از امام علی بن الحسین- علیهما السلام- در بیان این جمله، "وَ أَنَا الْخَائِفُ الَّذِي آمَنْتَهُ" (و من همان بیمناکی هستم که ایمنی بخشیدی او را) با استشهاد به قول خدای تعالی، "وَ خَائِفُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ" (۱۷۵: ۳ آل عمران) (و خوف داشته باشید از من اگر مؤمن هستید!)، گفتاری را از شیخ ابن عربی آوریم، که مناسبت دارد با بحث ما در اینجا. شیخ اکبر، محیی الدین بن عربی- رضوان الله تعالی علیه- در باب صدم و صد و یکم فتوحات مکیه، که درباره مقام خوف و مقام ترک خوف است، این مهم را چنین شرح و بیان فرموده است (الفتوحات المکیه، ت. عثمان یحیی، ج ۱۳، ص ۶۱۷-۶۰۹):

باب صدم: در مقام خوف

خَفِ اللَّهَ- يَا مُسْكِبِي- إِنْ كُنْتَ مُؤْمِنًا
إِذَا جَاءَ سُلْطَانُ الْمُتَنَاعِ فِي الْأَمْرِ
فَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْتَحِ لَهَا تَنَلًا
بِمَا رَبَّتِ الْعُلَيَاءُ فِي عَالَمِ الْأَمْرِ
وَ مَا قُلْتُهُ بَلْ قَالَهُ اللَّهُ مُعْلِمًا
كَمَا جَاءَ فِي الْقُرْآنِ فِي مُحْكَمِ الذِّكْرِ

بترس از خدا- ای بیچاره- اگر مؤمن هستی
اگر میل کردند سوی صلح، میل کن بدان تا دست یابی
و من نگفتم آن را، بلکه گفتش خدا، پرچمدار [در جنگ]
هنگامی که بیاید سلطان دشمنی ورزنده در امر
با آن به برترین پایگاه‌ها در عالم امر
چنان که آمده است در قرآن در [آیه] محکم ذکر

[خوف مقام الهین است، و برای آن است اسم "الله"]

بدان- ای که تایدت کناد خدا و عصمت بخشدت- که خوف مقام الهین است، [و] برای آن است اسم "الله"، چرا که برای اوست حکم متناقض، چه او (یعنی صاحب خوف) خوف دارد از حجاب و خوف دارد از رفع حجاب. اما خوف او از حجاب، بدان سبب است که در آن است از جهل به آنچه آن حجابی است از آن. و اما خوف او از رفع حجاب، به خاطر از بین رفتن عین اوست هنگام برداشتن آن، که در نتیجه آن، از بین برود فایده و [زایل گردد] لذت بردن از جمال مطلق. نشانه‌ی محبوب [همان] قول اوست- تعالی، "كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ" (۸۳: ۱۵ المطففین) (زهی پندار، که آنان در آن روز، از پروردگارشان سخت محجوبند)- [این] در جایگاه نگوهرش [است]. و اما حدیث، قول او- صلی الله علیه و آله و سلم- است درباره حجاب‌ها، "لَوْ كَشَفْنَا" (اگر کشف می‌کرد آنها را) یا "لَوْ رَفَعْنَا لِأَحْرَقَتْ سُبْحَاتُ وَجْهِهِ مَا أَدْرَكَهُ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ" (اگر بر می‌گرفت آنها را، به درستی که به آتش می‌کشید درخشش‌های چهره‌اش هر آنچه را دیده‌اش بر آن می‌افتاد از آفریده‌هایش!)، و چه شبیه است این مقام به سخن این گوینده:

فَاللَّيْلُ إِنْ وَصَلَتْ كَاللَّيْلِ إِنْ هَجَرَتْ
أَشْكُو مِنَ الطُّولِ مَا أَشْكُو مِنَ الْقِصْرِ

(پس، شب گر پیوسته باشد هم چون شب است گر گسسته باشد) شکایت می‌کنم از درازی همان سان که شکایت دارم از کوتاهی)

[مقام خوف همان مقام حیرت و وقوف است]

پس، مقام خوف [همان] مقام حیرت و وقوف است، تعیین نمی‌یابد برای او (برای صاحب این مقام) چیزی که ترجیح داده شود، به خاطر قیام شاهد هر جانبی (سویی) نزد او. و هر که خارج شود از این خوف سویی خوفی [که] تعلق دارد به غیر این، آن خوف است ولی مقام نیست، چرا که هیچ خوفی غیر از این را این حکم نیست، زیرا مقام هر چیزی است که قدمی راسخ در الوهت دارد، و آنچه چنین نیست مقام نیست بلکه فقط حال است، وارد می‌شود و زایل می‌گردد با زوال حکم تعلق و مُتَعَلِّق، با بشارت یا با غیر آن.

و خوفی که مقام است همراه است با عالم به الله، که می‌داند چیست آنجا، ولی کسی که نمی‌داند آن را، همراهش نباشد خوفش مگر تا اولین قدمی که از صراط در بهشت می‌گذارد یا حاضر می‌یابدش. پس، خائف (بیمناک) کسی است که می‌داند تجلی چیست، و چیست آن که دیده می‌شود روز قیامت، و او کسی است که می‌داند اهل آتش را تجلی است که می‌افزاید در عذاب‌شان، همان سان که برای اهل بهشت تجلی است که می‌افزاید در نعیم‌شان، [و می‌داند که] اهل آتش محبوب می‌باشند از آن. و برای همین، خدای تعالی فرمود، "عَنْ رَبِّهِمْ" (یعنی از رب) اهل آتش. و "رَبِّ" [همان] مُرَبِّي و مصلح است.

[باب علم به الله- از حیث ذاتش- بسته است]

پس، باب علم به الله، برابر هر که غیر از اوست، بسته است از حیث ذاتش، و اوست مطلوب از تجلی. پس، خلق در عین جهل می‌باشند به این چیزی که یاد کردیم مگر آن که خدا رحم فرموده باشدش. و معتزله راست باشند در انکارشان رؤیت را، نه در دلیل‌شان بر آن. اگر یاد نکرده بودند از دلالت‌شان، بی شک خیال می‌کردم که آنها بسیار عالم بوده باشند به امر، آن سان که اهل الله علم دارند به آن لیکن در دلالت‌شان آن گونه‌اند که بعضی از ایشان گفت به هم مرامش، هنگامی که به او گفت آنچه را به شگفت آورد او را، و گرفت آن را [از او]، پس چون یاد کرد برای او اسناد آنچه را گفته بود، زایل شد از او آن شادی، و به او گفت، "فاسد ساختی هنگامی که سند آوردی!" پس، هر که این گونه شناسد الله را، شناسد او را با معرفتی که از او مطلوب است.

باب صد و یکم: در مقام ترک خوف

لَمَّا تَعَلَّقَ عِلْمُ الْمُؤْمِنِ بِالْعَدَمِ
أَنَا الْوُجُودُ! فَلَا خَوْفٌ يُصَاحِبُنِي
إِنَّ الَّذِي خِفْتُ مِنْهُ لَا وُجُودَ لَهُ
لَمْ أَخْشَ مِنْهُ. فَخَرْنَا رُبَّةَ الْقَدَمِ!
لَأَنَّ ضِدِّي مَنْسُوبٌ إِلَى الْعَدَمِ!
فَأَتْرُكُ مَخَافَتَهُ حِمَامًا عَلَيَّ وَضَمَّ

چون علم خوف تعلق گرفت به عدم
من وجودم! پس، خوفی همراه من نباشد
آن که می‌ترسیدم از او وجودی ندارد
نترسم از آن. پس، اندوهگین شدیم بر رتبه قدم
چرا که ضد من منسوب است به عدم
پس ترک کن ترس از او را چون گوشت بر تخته قصابی

[نور نمی‌سوزد با نور، و لیکن درج می‌شود در آن]

او- صلی الله علیه و آله و سلم- در دعای خود عرض کرد، "وَ اجْعَلْنِي نُورًا" (و مرا نور گردان)، و خدای تعالی فرمود، "الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ" (۲۴:۳۵ النور) (الله نور آسمان‌ها و زمین است)، و "السُّبْحَاتُ" انوار باشند، و نور نمی‌سوزد با نور و لیکن درج می‌شود در آن، یعنی می‌پیوندند به آن به سبب هم جنسی. و این التحام (به هم چسبیدن) و اتحاد است. و اینجا سرّی است عظیم، و آن این است که افزوده نمی‌شود در نور تجلی کننده از نور آن که برای او تجلی شده است هنگامی که اضافه شود به او و مندرج گردد در او. و چون او- صلی الله علیه و آله و سلم- آگاهی یافت بر مقام خوفی که یاد نمودیم آن را، [آن] کشاند او را به آن که درخواست کند نوری باشد. پس، گویی گفته باشد، "قرار ده مرا خودت تا ببینم تو را به توسط تو، و در نتیجه، از بین نرود عین من با دیدن تو لیکن مندرج شوم در تو!" چنان که نابغه گفته است:

بِأَنَّكَ سَمْسٌ وَ الْمُلُوكُ كَوَاكِبٌ
إِذَا طَلَعَتْ لَمْ يَبْدُ مِنْهُنَّ كَوَكِبٌ

(تو خود خورشیدی و پادشاهان ستاره‌هایی
که چون سربرزند، پیدا نماند از آنها ستاره‌ای
و نرفت برای آنها (یعنی برای انوار این ستاره‌ها) عینی، و ظاهر نشد برای آنها عینی، در نتیجه، دیده می‌شوند و دیده نمی‌شوند،
چرا که آنها پشت حجاب بزرگترین نور هستند، که او راست حکم در ظاهر امر.

[انوار ستاره‌ها را حکمی است در باطن امر]

و برای انوار ستاره‌ها حکمی است در باطن امر، که مندرج است در نور اعظم، که می‌دانند آن را صاحبان "علم تعالیم"، و آنها سعیدترین مردمان هستند با این مقام. و آن مقامی جلیلی نبوی است، و حق باز نداشت آن را از مؤمنین مگر از روی

رحمت به آنها، چرا که غالب در عالم جهل به حقائق امور است، و عالمان افراد هستند، پس خدا رحم فرود بر آنها با آنچه ممنوع فرمود بر آنها از آن. و اما عالمان به الله، آنان را معنی نیست در آن، چه آنان عالم هستند به این که چگونه نسبت دهند. چه گونه ندانند در حالی که خدا می‌فرماید، "و أَوْحَىٰ فِي كَلِمَةٍ سَمَاءَ مَرْجَاهَا" (۱۲: ۴۱ فصّلت) (و وحی کرد در هر آسمانی امر آن را)، و آن چیزی است که [هر آسمانی] به دست می‌دهد از آثار در عالم، همان سان که هر آلتی به دست می‌دهد صنعت‌گر را به توسط خود آنچه را برای آن کار می‌شود ولی صنعت اضافه می‌شود به صنعت‌گر، نه به آلت. پس، بدان آن را و باش به حسب آنچه به دست می‌دهد آن را قوّتت. و السّلام!

[آیا صاحب مقام "ترک خوف" ایمن است از "مکر الله" یا نه؟]

و اختلاف دارند اصحاب ما درباره صاحب این مقام که آیا ایمن است از مکر الهی یا نه. اما با "بشارت"، ایمن می‌شود، و باید که چنین باشد. و مراد [از آن] هنگامی است که بشارت آید به ایمنی از مکر الله. و قادر نیستیم که بسط دهم در این مقام چیزی را بیشتر از آنچه یاد کردیم در این وقت به دلایلی، و تصریح نمی‌کنم به مذهب خودمان مگر به قدری که یاد کردیم از آن در "بشارت"، چه آن امری است محقق که دلالت دارند بر آن عقول و [دلالت می‌کند بر آن] شرع، و آن این است که اگر برای صاحب این مقام بهشت پیش افتد به وجهی که ممکن نباشد دگرگون شدن آن، ایمنی حاصل باشد، و صحیح شده باشد برای این مقام، و اگر این حالت نباشد برای او، خدا آگاه‌تر باشد [با سرانجامش].

2.

فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكَ وَ أَلْسَلَامٌ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ أَهْتَدَى: پس، بروید پیش او، و بگویید، "ما دو فرستاده پروردگار توایم، پس بفرست با ما بنی اسرائیل را، و عذاب مکن آنان را، که آورده‌ایم تو را نشانه‌ای از پروردگارت، و سلام بر کسی باد که پیروی کند هدایت را!"

استاد عارف، آیه الله جوادی آملی، در بخشی از تفسیر بر این سوره مبارکه چنین می‌فرماید:

"فَأْتِيَاهُ" بروید به طرف او و بگویید، حالا رسالت شما از اینجا شروع می‌شود در بعضی از تعبیرات از توحید شروع می‌کند در بعضی از آیات به مناسبت‌هایی از نجات مردم شروع می‌کند، "فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ" بگویید تو ربّی داری که آن ربّ عالمین است، ربّ ما هم هست، یک، ما از طرف پروردگار تو آمدیم، دو، و اولین کار ما این است که مردم را رها کن به دست ما بسیار ما از تو سرزمین، و رود نیل، و اینها را نمی‌خواهیم، مردم را انبیا باید اداره کنند، مردم امانت خدایند، و امانت خدا را باید امین الله اداره کند. اولین حرفی که در این بخش وجود مبارک موسی و هارون- سلام الله علیهما- به فرعون گفتند این است که مردم را به ما واگذار کن نه کشور را، نه سرزمین را، وقتی مردم به رهبری انبیای الهی مستقل شدند خودشان کشور را اداره می‌کنند. فرمود، "إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ" نه اینها را بده ما برویم جایی، اینها را آزاد کن، الان اینها را در بند کردی، اینها را آزاد بکن! در سوره مبارکه دخان آیه هیجده به این صورت آمده فرمود، "و لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ أَنْ أَذُوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ" (۱۷-۱۸ : ۴۴ الدّخان) آن رسول کریم، که وجود مبارک موسای کلیم- سلام الله علیه- است، به فرعون گفت تأدیه کن، تأدیه برای آدای امانت است، ملت امانت خدایند، این امانت را به امین خدا بسیار همین، "أَنْ أَذُوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ" حالا وقتی مردم را انبیا اداره کردند همین مردم آگاه کشورشان را به بهترین وجه اداره می‌کنند، "أَنْ أَذُوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ" چرا، برای این که "إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ" از طرف خدا آمدم، "أَمِينٌ" هر امینی باید امانت‌دار باشد هر امانتی را باید به امین بسپارند دیگر. در بخش‌های دیگر سخن از توحید و معاد و اینها مطرح شد اما اینجا به یک مناسبت مسئله حفظ مردم و حقوق مردم طرح شد، "فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ"، این که "يَذَّبِحُونَ أَبْنَاءَهُمْ" بود، "يَسْتَعْجِلُونَ نِسَاءَهُمْ" (۲: ۴۹ البقرة) بود و به کارگری می‌گرفتند بر اینها تحمیل می‌کردند اینها را فرمود رها کنید اینها را آزاد کنید "قَدْ جِئْنَاكَ بَيِّنَاتٍ" ما رسولیم و با معجزه هم آمدیم "قَدْ جِئْنَاكَ بَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكَ" اول مسئله ید بیضاست آن آخرها مسئله اژدها، "قَدْ جِئْنَاكَ بَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكَ" نه "بایتین"، با این که آنجا با "آیات" که فرمود، با این آیات شما بروید، در آیات قبلی فرمود ما تو را فرستادیم با همین آیاتی که فرستادیم به طرف "بَيِّنَاتٍ" همین آیه ۴۲ که خواندیم این بود "اذهب أنت وأخوك بَيِّنَاتٍ" نه "بایتی"، اما آن آیات پشت سر هم را وجود مبارک موسای کلیم مأمور نبود که دفعتاً نشان بدهد، اژدها برای مرحله بعد است. این "يَا مَن سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ"، که در بحث‌های قبل هم داشتیم، اینجا هم ظهور می‌کند، معنای سبقت رحمت بر غضب تنها این نیست که رحمت خدا بیش از غضب خداست. قد مرّ مراراً، که این جمله می‌خواهد بگوید رحمت خدا پیش از غضب خداست، نه بیش از غضب خدا، البته بیش از غضب خدا هم هست، اما رحمت امام غضب است، رحمت امام غضب است. این مجموعه که یک نماز جماعتی برگزار می‌کنند، صف غضب صف دنبالی است، صف رحمت صف جلویی است پیشاپیش صفوف رحمت، امام رحمت قرار دارد "يَا مَن سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ"، نه "زادك"

رحمته علي غضبه". آن بیان نورانی امام سجاد- سلام الله علیه- این است که "أَنْتَ الَّذِي تَسَعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ" (دعای ۱۶ صحیفه سجّادیه)، وقتی خدا بخواهد کسی را عذاب بکند پیشاپیش او رحمت می‌فرستد، که غضبش رحیمانه باشد، مثل طیبی که دارد جزّاحی می‌کند این طور نیست که غضب در یک طرف، رحمت در یک طرف منت‌ها رحمت بیش از غضب باشد، خیر، رحمت پیش از غضب اوست. اینجا هم وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد "قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبِعِ الْهُدَى" (۲۰:۴۷ طه)، ما از طرف خدایی که سلام است، سلامت را هم پیام آوردیم، که به پیروان هدایت ابلاغ بکنیم، هر کس پیرو هدایت بود، سلام خدا بر او، چه این که ذات اقدس الهی درباره موسی و هارون- سلام الله علیهما- دارد که "سَلَامٌ عَلَيَّ مُوسَى وَ هَارُونَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ" (۱۲۱-۱۲۰ : ۳۷ الصّافات)، بعد دارد درباره "إِنَّمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ" (۳۷:۱۲۲ الصّافات)، چرا "إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ"، فرمود این سلام ما درست است که آن قلّه‌اش برای موسی و هارون است اما مخصوص موسی و هارون نیست "إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ"، این برهان مسئله است، دیگر "كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ"، "إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ" (۳۷:۱۱۱ الصّافات) و مانند آن، فرمود این اصل کلی این است که "وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبِعِ الْهُدَى إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى" (۴۷-۴۸ : ۲۰ طه)، که راجع به معاد است.

3. اشارات:

شیخ ابوالقاسم قشیری: تَلَطَّفَ فرمود در جلب این قول از حق- سبحانه-، یعنی قول او، "إِنِّي مَعَكُمْ" (همانا که من خود با شما دو تا هستم)، با قول آن دو، "إِنَّا نَخَافُ" (همانا که ما می‌ترسیم!)، و مقصودشان آن بود که حق به آن دو بگوید، إِنِّي مَعَكُمْ"، وگرنه کسی که مخصوص گشته است به نبوت با خوف چه کار دارد!؟

.... قول او- جلّ ذکرة-، "قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ" (۲۰:۴۷ طه) (آورده‌ایم تو نشانه‌ای از پروردگارت)، شَرَطَ تکلیف است توانایی آوردن بیّنه (نشانه‌ای آشکار) است، و آیه برای رسول تا آشکار شود آنچه دلالت دارد بر صدق او در آنچه دعوت می‌کند بدان از نبوت. سپس، آن آیه و آن بیّنه سود نبخشد آنان را، و هرچند با آن دو تاکید شود حجّت بر آنها، چون چشم قلب کور شده باشد، کجا سود بخشد دیدن حجّت!؟

شیخ روزبهان بقلی: قول او- تعالی-، "قَالَ لَا نَخَافُ إِلَّا إِيَّيْكَ مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى" (۲۰:۴۶ طه)، بنگر به این لطف از لطیف کریم که معیتش (همراهی‌اش) کافی است آن دو را هر جا که باشند، و احتیاجی نبود به سخن او که می‌شنوم و می‌بینم. پس، افزود تَلَطَّفَ را و گفت، می‌شنوم و می‌بینم!"، و این کمال رعایت او و حفظش است آن دو را. یعنی می‌شنوم سخن شما را، و می‌بینم فعل شما را همگی، و من با شنوایی و بینایی با شما هستم و با فرعون، و لیکن من با ذات منزّه خود با وصف کشف فقط با شما هستم.

سهل [تستری] گفت: خدا خبر داد که او با آن دو است با نصرت از روی مشاهده بودن آن دو در هر حالی با قوت و یآوری و تأیید تا بیم نداشته باشند از ابلاغ رسالت به هیچ حالی.

قول او- تعالی-، "وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبِعِ الْهُدَى" (۲۰:۴۷ طه)، یعنی سلام ازلی و سلامت ابدی با وصف برگزیدگی بر کسی که تبعیت کند انبیاء و اولیاء را، و تبعیت نکند هدی را مگر کسی که سبقت گرفته است در ازل برای او از سوی خدا هدایت. واسطی گفت: اتّباع هدی به خاطر سابقه هدی است، و هر که سبقت گرفته شده است برای او از الله هدایت، تبعیت کند هدی را در جمیع أحوالش.

شیخ اسماعیل حقی: ... و شیخ سعیدی- قدس سره- گوید:

محال است چون دوست دارد تو را که در دست دشمن گذارد تو را

و بدان که خدای تعالی حاضر است با عبادش، حضوری که لائق شأن اوست، و نمی‌شناسد آن را مگر کسی که سرمه کشیده شده با چشم بصیرتش با نور شهود، و لیکن شهود وحدت ذاتی، تام‌تر و برتر از شهود معیت (همراهی) است، و برای همین، کملین راضی نمی‌شوند به توقف در مرتبه معیت، بلکه طلب می‌کنند که وصل شوند با فناء تام به مقام وحدت. سپس، بدان که موسی و هارون- علیهما السّلام- پناه آوردند به حضرت ربوبیت با کمال عبودیت، خدا دریافت نمود آنها را با حفظ و یآوری.

فقیه، ابو الحسن، در قحط سالی در بغداد بود، مردم اجتماع کردند و قصّه خود را به علی بن عیسی، وزیر، رساندند، آن را خواند، و بر پشت [نامه آنها] نوشت: نه آسمانم که باران‌تان دهم، و نه زمینم که نان‌تان دهم، پس روی آورید سوی آفریدگارتان.

.... و [مولانا در دفتر سوم] در مثنوی، گفته است:

گفت حق گر فاسقی و اهل صنم
تو دعا را سخت‌گیر و می‌شخول
چون مرا خوانی اجابت‌ها کنم
عاقبت بر هاندت از دست غول